

Doi: [10.22034/ACLR.2023.701177](https://doi.org/10.22034/ACLR.2023.701177)

دو فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی
سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۵۵-۸۲
مقاله علمی-پژوهشی

فرهنگ و تاریخ ایران باستان در آرا و آثار مجتبی مینوی

علی تقوی*

چکیده

تحقیق درباره فرهنگ و تاریخ ایران باستان در چند دهه نخست سده چهاردهم هجری بیش از پیش رونق گرفت و چند تن از استادان و پژوهشگران معاصر کشور تمام یا بخشی مهم از پژوهش‌های خود را به آن اختصاص داده‌اند. مجتبی مینوی از همان نخستین پژوهش‌هایش تا واپسین آنها همواره توجهی خاص به ساحت‌های مختلف تاریخی، فرهنگی، ادبی و زبانی این دوره داشته و آثار متنوعی در این زمینه‌ها تألیف، تصحیح و ترجمه کرده است. در پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی، مجموع آثار مینوی در حوزه ایران باستان، دسته‌بندی و تحلیل می‌شود. در علاقه‌مندی و گرایش مینوی به ایران باستان، عواملی چون ترویج ملی‌گرایی از سوی دستگاه حاکم، بهره‌مندی از محضر چندتن از استادان مطرح معاصر، حشر و نشر با جمعی از مستشرقین علاقه‌مند به این دوره تاریخی، و عضویت در گروه ربهه نقش داشتند. او ضمن تأکید بر پیوستگی و مداومت فرهنگ و تاریخ ایران، زبان ایرانیان در تمام ادوار تاریخی،

* استادیار فرهنگستان هنر، تهران، ایران. taqavi@honar.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۵



از زبان فارسی‌باستان تا فارسی جدید و تمام گویش‌ها و زبان‌های وابسته به آن را ستون و رکن عمده فرهنگ و تمدن ایرانی، و زبان فارسی جدید را یکی از پایه‌ها و رکن‌های استوار ملیت ایران می‌دانست. با این رویکرد، بخشی از پژوهش‌های مینوی در شرح و تحلیل یا تصحیح متون برآمده از فرهنگ و تاریخ ایران باستان، به‌ویژه شاهنامه فردوسی است و بخشی دیگر به قلمرو زبان فارسی تعلق دارد.

کلیدواژگان: مجتبی مینوی؛ ایران باستان؛ فرهنگ؛ تاریخ؛ شاهنامه

۱- مقدمه

در منابع و متون تاریخی‌ای که تا اواخر سده سیزدهم هجری به نگارش درآمده‌اند، درباره گستره فرهنگ و تاریخ ایران باستان آنچنان که باید سخن گفته نشده است و غالباً به اشاراتی پراکنده و گاه غیرمتمن در این باره که در لایه‌هایی از روایت‌هایی اساطیری و افسانه‌ای درهم‌آمیخته شده، بسنده شده است؛ اما از آن پس، با سرعت گرفتن خوانش کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های برجای‌مانده از ایران باستان و توجه جدی‌تری چند از استادان و زبان‌شناسان ایرانی و مستشرقین به گستره وسیع فرهنگ و تاریخ این دوره، شاهد تألیف و تصنیف منابع علمی متعددی در این زمینه هستیم.

اگر بخواهیم در دوره معاصر، از چند تن از استادان مطرح نام ببریم که تمام یا بخش عمده‌ای از تحقیقات و آثارشان را معطوف به فرهنگ، زبان و تاریخ ایران باستان کرده‌اند؛ بی‌گمان استاد مجتبی مینوی (تهران / ۱۲۸۲ - تهران / ۱۳۵۵) از زمره آنان به شمار است. گستره مطالعات و تحقیقات او در ساحت‌های مختلف فرهنگی، تاریخی، ادبی بسیار وسیع است و آثار متعددی در این زمینه‌ها تألیف، ترجمه و تصحیح کرده است. در این پژوهش تلاش می‌شود با تحلیل و واکاوی آرا و اندیشه‌های مینوی درباره فرهنگ و تاریخ ایران باستان، به این پرسش‌ها پاسخ داده شود: الف. چه عواملی بر توجه خاص مینوی به ساحت فرهنگ و تاریخ ایران باستان مؤثر بوده است؟ ب. از منظر مینوی، زبان

فرهنگ و تاریخ ایران باستان در آرا و آثار مجتبی مینوی ۵۷

فارسی چه پیوند و نسبتی با تاریخ و فرهنگ ایران دارد و چه تهدیداتی متوجه آن است؟ ج. از دیدگاه مینوی، شاهنامه فردوسی چه نقشی در تثبیت و حفظ زبان فارسی، فرهنگ و تاریخ ایران باستان دارد؟ د. تحقیقات مستشرقین در زمینه‌های مزبور نزد مینوی واجد چه اعتباری است؟

براساس یافته‌های این پژوهش، مینوی متأثر از تحولات فرهنگی و اجتماعی دهه‌های آغازین سده گذشته خورشیدی و تأکید خاص حکومت وقت بر باستان‌گرایی و ملی‌گرایی، در بخشی از آثارش، به فرهنگ و تاریخ ایران باستان، به‌ویژه متون اسطوره‌ای و حماسی چون شاهنامه فردوسی و زبان فارسی توجه نشان داده است. مینوی در این دست پژوهش‌هایش، باوجود مطالعه و بهره‌مندی از آرا و نظرات جمعی از مستشرقین در این خصوص، برخی از پژوهش‌های آنان را وافی به مقصود نمی‌دانست و قائل به این بود که خطاهایی فراوان در آنها راه یافته است. پس برکنار از آن نگاه و گرایش افراطی موجود در گفتار و آثار برخی نویسندگان معاصر نسبت به ساحت ایران باستان، با تأکید بر پیوستگی فرهنگ و تاریخ ایران در تمام ادوار تاریخی، و نقش مهم زبان ایرانیان به‌عنوان رکن اساسی فرهنگ و تمدن آنان، کوشید با رویکردی نقادانه مقالاتی را در این حوزه‌ها منتشر، یا کتاب‌ها و متونی را تصحیح و تألیف نماید.

۱-۱- پیشینه پژوهش

بیشترین مقالات و یادداشت‌ها درباره آثار و احوال مینوی، به قلم ایرج افشار فراهم آمده است. او در چندین یادداشت و مقاله به زندگی و آثار مینوی پرداخت و در نشریات متعدد، از جمله در مجلات آینده و یغما منتشر کرد. مجموع این نوشته‌ها در کتاب *نادره‌کاران* (۱۳۸۴) فراهم آمده است. برخی از نقد و نظرها هم درباره مینوی و آثارش در مجالس یادبود و بزرگداشت او ایراد شده است. مهم‌ترین آنها همان مراسم برپاشده در دانشگاه تهران است که مجموع سخنرانی‌ها در کتاب *پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی*

(۱۳۵۶) منتشر شده است. در این مراسم جمعی از استادان و محققان که سابقه آشنایی و دوستی با استاد داشتند، درباره فضایل او و دقت نظر و شیوه تحقیق اش سخن گفته‌اند. یحیی آرین‌پور از دیگر پژوهشگرانی است که به مینوی پرداخته است. او در کتاب *از نیما تا روزگار ما* (۱۳۸۷)، در بخشی مفصل به شرح احوال و آثار مینوی و مرادفات و مجادلات او با دیگران روی آورده است. نویسنده که پژوهش خود را با نقل قول‌های متعدد از مینوی و دیگران همراه کرده، فارغ از آن نگاه دو ستان و همراهان مینوی که او را استاد کم‌نظیر در عرصه‌های تاریخ و ادبیات برمی‌شمرند، بیشتر با نظر منتقدانش همراه شده و خلاصه‌ای از آرای آنان را در ضمن کلام خود آورده است.

از دیگر نقد و نظرها، گفتاری از عبدالحسین زرین‌کوب با عنوان «یادی از مجتبی مینوی» در کتاب *حکایت همچنان باقی* (۱۳۷۶) است که به اختصار و با رعایت جانب انصاف، به داوری درباره او و آثارش پرداخته است. نویسندگانی دیگر نیز در مقالات و یادداشت‌های خود به زندگی و آثار مینوی و نقش او در نهادها و مجامع علمی، فرهنگی و ادبی پرداختند که صورت فشرده و خلاصه‌ای از نظرات آنها را هوشنگ اتحاد در مجلد نهم از کتاب *پژوهشگران معاصر ایران* (۱۳۸۵) تدوین کرده است.

در این آثار به‌طور خاص و منسجم به آرا و آثار مینوی در ساحت فرهنگ و تاریخ ایران باستان پرداخته نشده و فقط به اشاراتی کلی در این زمینه‌ها بسنده شده است. در پژوهش حاضر، نویسنده ضمن پرداختن به عوامل توجه ویژه مینوی به این دست مطالعات و پژوهش‌ها، به بررسی و تحلیل رویکردها و نظرات او براساس مقالات و کتاب‌هایش خواهد پرداخت.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- عوامل مؤثر در توجه مینوی به فرهنگ و تاریخ ایران باستان

مینوی بیش از پنجاه سال، از نخستین همکاری‌ها با علامه قزوینی و سیدحسین تقی‌زاده و محمدعلی فروغی تا واپسین روزهای زندگی که آخرین صورت تصحیح شده داستان

فرهنگ و تاریخ ایران باستان در آرا و آثار مجتبی مینوی ۵۹

سیاوش از شاهنامه را از نظر گذراند و تأیید کرد، همواره در کار پژوهش و تحقیق بود و در سه حوزه تألیف، تصحیح و ترجمه، کتاب‌ها و مقالات متعددی از خود به یادگار گذاشت.

برخی از پژوهشگران با نظر به احوال و آثار مینوی بر این عقیده‌اند اقامت طولانی‌مدت او در اروپا، در گسترش افق ذهنی‌اش نقش مهمی داشت. او دریافت که مردمان اروپا در حفظ زبان و ادب خود و انتقال آن به نسل‌های بعد سخت کوشا هستند. درک این معنی او را در عشق به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی اسلامی پایدارتر ساخت و هنگامی که پس از سال‌ها به وطن بازمی‌گشت، شخصیت معنوی‌اش چنان نضج یافته بود که او را بالاتر از جریان‌های فکری افراطی قرار می‌داد. نتیجه آنکه او ویژگی‌های عالی فرهنگ ایران باستان را با فرهنگ غنی ایرانی اسلامی و آنچه از فرهنگ اروپایی به‌دست آورده بود، درهم‌آمیخته بود (زریاب، ۱۳۵۶: ۵۸-۵۹).

در علاقه‌مندی و گرایش مینوی به ساحت ایران باستان می‌توان از چند عامل یاد کرد. نخستین عامل، ترویج ملی‌گرایی و تبلیغ گسترده تمدن ایران باستان از سوی حکومت پهلوی است. مینوی که سال ۱۳۰۷، به استخدام وزارت معارف درآمد و رئیس کتابخانه آنجا شد، بی‌گمان از تبلیغات گسترده حکومت برکنار نمانده و مبادرت به ترجمه و تصحیح متونی مرتبط با ایران باستان کرده است.

دومین عامل، حشر و نشر مینوی با جمعی از ادبا و فضلالی زمان خود است. او از همان سال‌های جوانی، با محمدعلی فروغی، محمد قزوینی، عباس اقبال و سیدحسن تقی‌زاده از نزدیک آشنا بود و با هم مرادوات و مباحثات ادبی و تاریخی بسیار داشتند. مینوی همچنین در این ایام، به کتابخانه تهران واقع در ابتدای خیابان لاله‌زار می‌رفت. آنجا محل آمدوشد و گفت‌وگوی برخی از دیگر شخصیت‌های فرهنگی و ادبی، از جمله سیدنصرالله تقوی، علی‌اکبر دهخدا و یحیی دولت‌آبادی بود (مینوی، ۱۳۶۷: ۴۹۸-۴۹۹).

عامل مهم دیگر، عضویت در گروه ربهه است. سال ۱۳۱۱، مینوی به اتفاق صادق هدایت، بزرگ علوی و مسعود فرزاد محفلی دوستانه تشکیل دادند که با پیشنهاد فرزاد، نام گروه ربهه را برای خود برگزیدند. البته بعدها عبدالح سین نو شین، غلامح سین مین با شیان و پرویز نائل خانلری نیز به آنان پیوستند. مینوی از این دوره زندگی خود که نزدیک به چهارسال به طول انجامید، با عنوان دوره کمال کاروری و کاربری یاد می‌کند و معتقد است در آثاری که در این سال‌ها تألیف، تصحیح یا ترجمه کرده است، فکر هدایت و سایر اعضای ربهه تأثیرگذار بود (همو، ۱۳۵۲: ۴).

چهارمین عامل مهم، آشنایی و همکاری با جمعی از مستشرقین است. مینوی از همان سال‌های جوانی تا سال‌های پایان زندگی خود، با مستشرقین بسیاری از نزدیک آشنایی و با برخی از آنها سابقه دو ستی و همکاری داشت. نخستین آشنایی‌ها با پژوهش‌های علمی مستشرقین، از راه نوشته‌ها و آثار قزوینی و تقی‌زاده و مجله کاهه صورت گرفت. در پاییز و زمستان سال ۱۳۰۵، به واسطه ارنست هر تسفلد^۱ با زبان‌های فارسی باستان و پهلوی آشنایی یافت. در جلسات درس او، اغلب محمدتقی بهار، رشید یاسمی، احمد کسروی و علی‌اصغر رحیم‌زاده صفوی حاضر بودند و گاه‌گاهی نیز علی‌اصغر حکمت، نصرالله فلسفی، علی‌اکبر خدابنده و تقی‌زاده هم حاضر می‌شدند (همو، ۱۳۶۷: ۵۰۶؛ ریاحی، ۱۳۵۶: ۲). مأموریت مینوی به پاریس و لندن در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹، نیز زمینه‌ساز آشنایی او با برخی از این مستشرقین و مجامع علمی و کتابخانه‌های آن شهرها شد. برگزاری کنگره فردوسی (۱۳۱۳) در تهران، فرصتی مناسب فراهم آورد تا با مستشرقینی که به ایران آمده بودند، از نزدیک آشنا شود، که از جمله آنان می‌توان از یان ریپکا^۲ و آرتور کریستن‌سن^۳ یاد کرد (افشار، ۱۳۸۴: ۳۴۴).

1. Ernst Herzfeld
2. Jan Rypka
3. Arthur Christensen

مینوی در اقامت طولانی مدت خود در انگلیس در بیشتر سال‌های دو دهه ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰، با جمعی دیگر از این دست پژوهشگران آشنایی یافت و گفت‌وگوهایی با آنان داشت که می‌توان از ولادیمیر مینور سکی^۱، والتر هنینگ^۲، همیلتون گیب^۳، هارولد نیکلسن^۴، دنیسن راس^۵، آرتور جان آربری^۶، روبن لوی^۷، برنارد لوئیس^۸ و آن لمبتون^۹ یاد کرد (همان: ۳۴۵). نزد هنینگ، که در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه تخصص ویژه‌ای داشت و کتاب‌ها و مقالاتی را در این زمینه منتشر کرد، زبان پهلوی را آموخت. او به بهانه سفر این زبان‌شناس به ایران در آغاز سال ۱۳۲۹ و اقامت دوماهه‌اش برای خواندن کتیبه‌ای در فارس، در یادداشتی با عنوان «مهمان دانشمند ما»، به شرح احوال و آثار و بیان مرتبت علمی او در زبان‌های ایرانی پرداخت (مینوی، ۱۳۲۹: ۱۷-۲۱). همکاری مینوی و هنینگ همچنین سبب شد جعلی بودن نسخه‌ای از قابوسنامه با نام کاپوسنامه برای همگان آشکار شود. مینوی سال ۱۳۲۸ با دیدن اوراقی از این نسخه، ابتدا آن را نسخه‌ای اصیل تشخیص داد و چند ماه بعد که از ترکیه به ایران بازگشت، به وزارت فرهنگ پیشنهاد داد نظر به قدمت این نسخه، آن را خریداری نماید. در دیداری که سال ۱۳۳۵، مینوی و هنینگ در رم ایتالیا با هم داشتند، این مستشرق زبان‌شناس به استناد ضبط صورت اشتباه برخی از واژه‌های پهلوی در نسخه، در اصال نسخه تشکیک کرد و آن را جعلی دانست. مینوی معتقد بود شاید نویسندگان یا کاتبان این دست‌متن‌ها در قرن پنجم چون زبان پهلوی در دست نمی‌داشتند، مرتکب این سهو و خطا در نقل شده باشند. هنینگ پس از چندماه مطالعه و تحقیق، شواهد و قراین دیگر

-
1. Vladimir Minorsky
 2. Walter Henning
 3. Hamilton Gibb
 4. Harold Nicolson
 5. Denison Ross
 6. Arthur John Arberry
 7. Reuben Levy
 8. Bernard Lewis
 9. Ann Lambton

بر جعلی بودن نسخه می‌یابد و جعلی بودن نسخه را در نامه‌ای به مینوی اعلام می‌کند و با ذکر برخی واژه‌های این نسخه، نادرست بودن ساخت آنها را یادآور می‌شود. او با یافتن آن صورت‌های نادرست در جلد اول کتاب سبک‌شناسی بهار، بر این نظر است که نسخه‌سازان بر پایه همین کتاب، صورت کهنه واژه‌ها را برگزیدند. مینوی در مقاله‌ای مفصل با نام «کاپوسنامه فرای، تمرینی در فن تزویرشناسی»، هم بر خطای خود در تشخیص اصالت و صحت نسخه معترف شد و هم این نامه را منتشر کرد و ضمن آن، نظرات جدید خود را ابراز داشت (نک: همو، ۱۳۳۵ ب: ۴۴۹-۴۶۵ و ۴۸۱-۴۹۴).

آثار مینوی را در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران باستان می‌توان در سه ساحت تألیف، تصحیح و ترجمه متون دسته‌بندی کرد. در این پژوهش تأکید بر دو ساحت نخست است و درباره ترجمه‌های او به همین بسنده می‌شود که چهار اثر از هرتسفلد را درباره کشفیات تاریخی در محوطه‌های باستانی ایران ترجمه کرد. نخستین کتاب کشف دولوح تاریخی همدان است که آن را انجمن آثار ملی سال ۱۳۰۵ در ۲۶ صفحه منتشر کرد. سال ۱۳۰۶ نیز متن سخنرانی این نویسنده را با عنوان «معلومات تاریخی درباره آثار ملی اصفهان و فارس» ترجمه، و سپس سال ۱۳۰۸، کتاب *اطلال شهر پارسه* و سال ۱۳۱۲، کتاب *کشف الواح تاریخی بنای تخت جمشید* را ترجمه و منتشر کرد. دیگر کتابی که با ترجمه مینوی در دست است، کتاب *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان* اثر کریستن سن است که سال ۱۳۱۴ منتشر و پس از مدت کوتاهی توزیع آن متوقف گردید و به‌ناگزیر اقامت پانزده‌ساله مترجم را در لندن به همراه داشت.

۲-۲- تألیف و تصنیف کتاب و مقاله

تحقیق در متون حماسی و اسطوره‌ای ایران، به‌ویژه *شاهنامه* فردوسی همواره از دل مشغولی‌های مینوی بوده است. از نخستین فعالیت‌های او در این حوزه، نگارش نمایشنامه‌ای با اقتباس از سه داستان *شاهنامه*، یعنی «زال و رودابه»، «قباد» و «رستم و

تهمینه» با همکاری عبدالحسین نوشین است که با همراهی علی اصغر گرمسیری آن را در جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳، به روی صحنه آوردند و اجرا کردند. این سه نمایشنامه از اولین نمایشنامه‌هایی است که براساس داستان‌های شاهنامه به روی صحنه رفت. در این نمایشنامه، مینوی نقش پادشاه سمنگان، نوشین نقش رستم، و گرمسیری نقش هجیر را بازی کردند (گرمسیری، ۱۳۶۸: ۴؛ فنائیان، ۱۳۸۶: ۵۱).

۲-۲-۱- فردوسی و شعر او

مینوی هم داستان‌هایی از شاهنامه را در بنیاد شاهنامه تصحیح کرد و هم در مقالات و کتاب‌هایی به نسخه‌های این حماسه ملی و جایگاه زبانی و ادبی آن پرداخت. او کتاب فردوسی و شعر او را در دوازده بخش تألیف و انتشارات انجمن آثار ملی آن را سال ۱۳۴۶ در ۲۴۶ صفحه منتشر کرد. در بخش نخست، نویسنده با قائل شدن به دو تاریخ مکتوب، یعنی تاریخ واقعی و تاریخ اساطیری، بر این اعتقاد است که تاریخ واقعی ما تا ۱۲۰ سال پیش، به کلی مجهول بود و این پژوهشگران اروپایی بودند که آن را از روی کتاب‌های تاریخی یونان و روم و کتیبه‌ها و منابع دیگر کشف کردند و ما آن را از اروپاییان به تدریج آموختیم (مینوی، ۱۳۴۶: ۱). نویسنده در ادامه این بخش، خلاصه‌ای از داستان‌ها و رویدادهای مهم شاهنامه را به نگارش درمی‌آورد و سپس بخش‌هایی از آن را با دوره‌های تاریخی ایران منطبق می‌سازد. او با اذعان به اینکه شخصیت‌هایی چون جمشید و فریدون و کاووس و امثال ایشان از اشخاص اساطیری آریایی و مشترک بین ایران و هند هستند، بر این عقیده است از اشکانیان شرح مشبعی در ضمن تاریخ کیانیان و حتی پیشدادیان هست. خاندان قارن پهلوی نسب خویش را به قارن پسر کاوه آهنگر رسانده‌اند، و از گیو و گودرز و بیژن و میلاد و گرگین، که شاهان و پهلوانان اشکانی بودند، داستان‌هایی در ضمن تاریخ کیانیان گنجانده شده و با داستان‌های مربوط به طوس و نوذر اوستایی، و داستان‌های خاندان گر شاسب و زال سیستانی آمیخته گشته است. مینوی همچنین احتمال می‌دهد که اشکانیان سعی کردند تاریخ شاهان هخامنشی

را از یاد ببرند و در عوض، برای استوار کردن پایه شاهنشاهی خویش، به‌وسیله داستان‌هایی خود را به کیان پیوند دادند. چون ساسانیان روی کار آمدند ایشان هم سعی کردند اشکانیان را از خاطرها محو سازند، منتهی داستان‌هایی که اشکانیان از برای رساندن نژاد خود به کیانیان و اثبات حقانیت خویش به نشستن بر تخت پادشاهی ساخته و در داستان کیانیان گنجانیده بودند، به‌جا ماند (همان: ۱۲-۱۳).

بخش دوم کتاب، به «مقام زبان و ادبیات در ملیت» اختصاص یافته است. مینوی شاهنامه را برای ایرانیان از سه جنبه مهم می‌داند: «اول اینکه یکی از آثار هنری ادبی بسیار بزرگ است و از طبع و قریحه یکی از شعرای بزرگ قوم ایرانی زاده است [...] دوم اینکه تاریخ داستانی و حکایات نیاکان ملت ایران را شامل است و در حکم نسب‌نامه این قوم است. سوم اینکه زبان آن فارسی است و فارسی محکم‌ترین زنجیر علقه و ارتباط طوایفی است که در خاک ایران ساکنند» (همان: ۱۴). نویسنده که جنبه سوم را از دیگر جنبه‌ها مهم‌تر می‌داند، با طرح نظر برخی از پژوهشگران مبنی بر اینکه فردوسی با سرودن شاهنامه، بانی و اساس و پایه استقلال ایران و سبب احیای زبان فارسی به‌عنوان نشانه ملیت و وحدت ملی ایرانیان است، معتقد است نباید در این موضوع مبالغه کرد و از کوششی که دیگر نویسندگان و شاعران، از ابن‌مقفع تا رودکی و دقیقی در این راه کرده‌اند، غفلت ورزید. او نیز بر این عقیده است که فردوسی در پیشرفت و استحکام زبان فارسی مقام بسیار بلندی دارد و بر قلّه آن واقع است، اما این خود نتیجه دوره طولانی تکاملی است که از اوایل قرن دوم هجری شروع و توسط نسل‌های متوالی تقویت شده بود (همان: ۱۹-۲۳).

در بخش سوم، با عنوان «شور و جوش قومی»، ضمن بیان پیشینه تدوین و نگارش داستان‌ها و روایات اساطیری و حماسی ایران، نظر برخی از پژوهشگران را مبنی بر اینکه «نظم فردوسی باعث مستقل شدن ایران» شده است، به بحث می‌گذارد و با ذکر ادله‌ای آن را نمی‌پذیرد. او معتقد است در ایران جنبش‌های سده‌های آغازین دوره اسلامی را عنوان جنبش ملی دادن سهل‌انگاری در اصطلاح و مرتکب شدن غلط تاریخی است و

نه تنها تا عهد فردوسی، حتی تا نزدیک به همین دوره معاصر، مفهوم ملیت به این معنی امروزی وجود نداشت و تعصب نژادی و شعوبی و قبایلی رواج داشت. نویسندگان البته بر این تأکید دارد که «اگر از لحاظ مایه‌دار کردن و استوار ساختن اساس زبان فارسی و مطبوع و مطلوب گردانیدن قصه‌های قدیم ایران و حفظ کردن و حتی حیات تازه بخشیدن به ادبیات باستانی [...] به این موضوع نظر کنیم، قول فردوسی که «عجم زنده کردم بدین پارسی» صحیح است و در این خدمت سهمی بزرگ داشته است» (همان: ۳۱-۳۲).

بخش چهارم، شرح احوال و زندگی فردوسی و چگونگی سرایش شاهنامه و ذکر ماجرای اهدای آن به سلطان محمود و بی‌اعتنایی او به شاهنامه است. بخش پنجم نیز در بیان منابع و مآخذ روایات اساطیری و حماسی ایران، پیش از شاهنامه است. نویسندگان در این زمینه از خداینامه، شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و شاهنامه منشور ابومنصوری و دیگر متون مهم یاد می‌کند.

مینوی در بخش ششم، با عنوان «فردوسی آفریننده»، با توجه به متن شاهنامه و پاره‌ای مستندات تاریخی، به انگیزه‌های فردوسی در سرایش آن می‌پردازد. مهم‌ترین دلیل را در آن می‌داند که فردوسی به واسطه همت بلند خود خواست تاریخ اعصار گذشته قوم ایرانی را که رفته‌رفته با اختلاط با اقوام دیگر از فکر قومیت بیگانه گردیده بودند، برای ایرانیان به زبان فارسی بسراید (همان: ۵۷). نویسندگان در پایان این بخش، بر این تأکید می‌ورزد که زبان در فرهنگ ملی ایران، بیش از سایر فرهنگ‌ها اهمیت دارد و همواره یک درهم‌تنیدگی و پیوستگی بین فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بوده است (همان: ۶۲-۶۳).

در بخش هفتم، نویسندگان بنا به قرائن و دلایلی، احتمال می‌دهند نخستین داستانی که فردوسی آن را به نظم درآورد، داستان بیژن و منیژه بوده است. او سپس به مقایسه بخش‌هایی از شاهنامه با مقدمه شاهنامه ابومنصوری، به عنوان منبع اصلی کار فردوسی و همچنین بیان شاهدمثال‌هایی از اقتباس و تأثیرپذیری او از مضمون شعر شاعران

فارسی‌زبان پیش از خود، چون ابوشکور بلخی، یا از شعر گویندگان عرب و آیات و احادیث می‌پردازد (همان: ۶۶ و ۷۰-۷۵).

در بخش هشتم با عنوان «کم و بیشی نسبت به اصل»، سخن از میزان وفاداری فردوسی به منابع پیشین است. نویسنده با ذکر دلایلی که عرضه می‌دارد، بر این تأکید می‌کند که فردوسی در اصل داستان و روایات ایرانی از خود چیزی نیفزوده است و هرچه به نظم درآورده، مبتنی بر مآخذ و منابعی بوده است (همان: ۷۸-۷۹). در بخش نهم نیز، به این می‌پردازد که هرچند اشعار پراکنده‌ای در متون مختلف به فردوسی نسبت داده‌اند، در صحت نسبت عموم آنها تردید هست و غالباً مسلم است که از او نیست (همان: ۸۷-۹۴).

در بخش دهم، نویسنده با بررسی منظومه یوسف و زلیخا و بیان مستندات، انتساب این منظومه را به فردوسی اشتباه می‌داند و معتقد است این منظومه در حدود ۴۷۶ هجری به نام شمس‌الدوله طغان‌شاه پسر الپارسلان ساخته شده و گوینده آن ظاهراً شاعری با تخلص شمس‌ی بوده است (همان: ۹۵).

در بخش یازدهم کتاب نیز نویسنده ابتدا به پاره‌ای اشارت‌ها به داستان‌ها و روایات ایرانی و برخی شخصیت‌های اساطیری و حماسی در شعر شاعران پیش از فردوسی یا هم‌عصر او، چون رودکی، بوشکور بلخی، منوچهری دامغانی، فرخی سیستانی و عنصری بلخی می‌پردازد و سپس از شاعرانی، چون اسدی طوسی، ازرقی هروی و مسعود سعد سلمان، یاد می‌کند که متأثر از شاهنامه، به عناصری از روایات ایرانی توجه داشتند (همان: ۱۲۶-۱۵۰). بخش پایانی کتاب نیز، به ابیاتی برگزیده از داستان‌های مهم شاهنامه همراه با تعلیقاتی مختصر اختصاص یافته است.

مینوی افزون بر کتاب فردوسی و شعر او، مقالاتی نیز درباره شاهنامه فردوسی نوشته و در نشریات منتشر کرده است. «فردوسی ساختگی و جنون اصلاح اشعار قدما» از زمره این مقالات است که نخستین بار سال ۱۳۵۱، در شماره دوازدهم مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و سپس در مجموعه مقالات مینوی و شاهنامه (۱۳۵۶)

منتشر شد. نگارش این مقاله زمانی است که مینوی مشغول تصحیح داستان رستم و سهراب است. او از اختلاف بسیار نسخه‌ها در تعداد ابیات و ضبط کلمات در تعجب است. نویسنده با آوردن شاهدمثال‌های متعدد از متون مختلف، این اختلافات را حاصل کم‌دقتی و دخل و تصرف کاتبان و نسخه‌نویسان گذشته می‌داند که در نتیجه شاهنامه را از آن صورت نخست خود دور گرداندند. او این اصرار به تغییر دادن گفته دیگران را «جنون اصلاح» می‌نامد. با این رویکرد، تغییر کلمات و پس و پیش کردن مصراع‌ها و ابیات و حذف و اضافه کردن آنها در شاهنامه به قدری زیاد است که نمی‌توان هیچ دو نسخه خطی را یافت که با هم در پنجاه بیت متوالی شبیه باشند و هیچ ده بیت شاهنامه نیست که بتوان آنها را با اطمینان به اینکه فردوسی چنین گفته است، در ست خواند و نوشت (مینوی، ۱۳۵۶: ۷۳-۹۱).

«اهتمام در تهیه متن صحیح شاهنامه و چاپ آن» سرمقاله نخستین شماره مجله سیمرغ به قلم مینوی است که در کتاب مینوی و شاهنامه نیز باز نشر شده است. او ضمن نقد بر کار مستشرقین در تصحیح و نشر شاهنامه‌هایی پر از اغلاط و داستان‌ها و ابیات زائد و الحاقی، نقص عمده کار آنان را در آن می‌داند که با روح و فکر و بینش و زبان ایرانیان چنان که باید آشنا نبوده‌اند و ایرانی را آن‌طور که هست و بوده است نمی‌شناخته‌اند (همو، ۱۳۵۱: ۴-۵).

در شماره دوم مجله سیمرغ نیز از مینوی مقاله‌ای با عنوان «داستان‌های حماسی ایران در مأخذی غیر از شاهنامه» درج شده است. این مقاله در ذکر داستان چند تن از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی براساس نسخ خطی کتاب نزهت‌نامه علایی نوشته شهردان بن ابی‌الخیر رازی از نویسندگان قرن پنجم هجری است؛ داستان‌هایی که در بسیاری از موارد با آنچه در شاهنامه آمده است تفاوت دارد و از مأخذی دیگر گرفته شده است. از مهم‌ترین داستان‌های کتاب که در این مقاله نیز باز نشر شده است، می‌توان به پادشاهی نشاندن کیقباد، آوردن کیخسرو از ترکستان و بر تخت شاهی نشاندنش، اخبار

فرامرز رستم در هندوستان و گرفتن و کشتن افراسیاب اشاره کرد (نک: مینوی، ۱۳۸۱: ۳۶۵-۳۴۵).

مقاله دیگر که با عنوان «نسخه‌های خطی قدیم باید ملاک تصحیح متون ادبی بشود» در کتاب مینوی و شاهنامه منتشر شده است، متن سخنرانی‌ای است که سال ۱۳۵۳ در هفته فردوسی بیان شد. مینوی در این مقاله، نظر به انتقاداتی دارد که به شیوه او در تصحیح متون و نسخ خطی مطرح شده بود؛ انتقادهایی که به‌ویژه پس از نشر داستان رستم و سهراب رو به افزایش نهاده بود. از همین رو است که شکوه‌گرانه می‌گوید: «آیا باید حمله کرد به کسی که می‌خواهد سعی کند تا شاید شاهنامه‌ای درست شود که در آن فقط ابیات خود حکیم ابوالقاسم فردوسی باشد و بس؟» (همان: ۱۱۲-۱۱۳). پس در پاسخ به این انتقادات، مینوی نسخه‌های قدیم از شاهنامه و شیوه علمی خود و همکارانش در بنیاد شاهنامه در تصحیح متن را به اختصار معرفی و تحلیل می‌کند.

۲-۲-۲- تاریخ و فرهنگ

کتاب تاریخ و فرهنگ را انتشارات خوارزمی سال ۱۳۵۲ منتشر کرد. این کتاب مشتمل بر ۲۲ مقاله و گفتار از مینوی است که جز یکی از آنها، همگی پیش‌تر در مجلات و مجموعه‌های دیگر منتشر شده بود. در این میان، چند مقاله درباره ایران باستان است. در مقاله «فتح مصر به دست کمبوجیه» ضمن اشاره به وضعیت سرزمینی ایران در دوران هخامنشیان، به یکی از رویدادهای مهم دوره کمبوجیه پسر کوروش، یعنی لشکرکشی او به مصر و فتح آنجا می‌پردازد. مطالب این مقاله بدون ذکر ارجاع دقیق به سایر متون است و فقط در جایی نویسنده اشاره می‌کند بسیاری از مطالب این مقاله مأخوذ از کتاب جرج راولینسون^۱، مورخ انگلیسی است (مینوی، ۱۳۶۹: ۲۷).

1. George Rawlinson

مقاله دیگر کتاب با عنوان «جشن‌های ایرانی» به جشن مهرگان اختصاص یافته است. نویسنده پس از بیان نام‌های هر سی روز ماه در ایران باستان، به این می‌پردازد که هرگاه نام هر روز با نام آن ماه هم‌نام و موافق می‌شد، آن روز را جشن می‌گرفتند. پس به نام این جشن‌ها و روزهایشان اشاره می‌کند. نویسنده در ادامه به روایت‌های مختلف ذکر شده در متون و منابع مختلف فارسی و عربی دربارهٔ مناسبت‌ها و آیین جشن مهرگان عامه و خاصه می‌پردازد.

مقاله مفصل دیگر این کتاب، با عنوان «تقویم و تاریخ در ایران قدیم» در نقد کتاب *تقویم و تاریخ در ایران از رصد زردشت تا رصد خیام، زمان مهر و مانی نوشته ذبیح‌الله بهروز* است. مینوی ضمن ذکر نمونه‌هایی، معتقد است مطالب این کتاب مستند به منابع تاریخی نیست و در پاره‌ای موارد مطلب با موضوعی غیرعقلانی و بدون سند و مأخذ درست نقل شده است. از دیگر مطالب کتاب که در ارتباط با فرهنگ و تاریخ ایران باستان است، به دو گفتار دیگر می‌توان اشاره کرد: نخست، دو صفحه از ترجمه کتاب *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان* که به ترجمه مینوی منتشر شد و دیگری یادداشتی کوتاه با عنوان «گاتها، سرودهای زرتشت» به مناسبت نشر ترجمه و گزارش *گاتها* توسط ابراهیم پورداوود.

۲-۲-۳- مقالاتی در خط و زبان فارسی

مینوی افزون بر ساحت *شاهنامه* و متون حماسی، در تعدادی از مقالات خود، به زبان فارسی و پاره‌ای ملاحظات دستوری و شیوهٔ املا و خط فارسی به‌طور خاص پرداخته است؛ از جمله آنکه در نوشتن رساله‌ای با عنوان *نکاتی در باب رسم الخط فارسی*، با جمعی از استادان دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران همکاری داشت (مینوی، ۱۳۸۱: ۵۸۱-۵۹۱). زمانی هم که تغییر خط فارسی از سوی جمعی مطرح شده بود، در مخالفت با این موضوع، مقاله مفصلی در هجده صفحه با عنوان «اصلاح یا تغییر خط» نوشت و انتشارات *مجلهٔ یغما* آن را سال ۱۳۴۴ منتشر کرد. در این مقاله ضمن بیان پیشینهٔ طرح چنین

موضوعاتی در گذشته و ذکر دلایل معتقدان به این موضوع، به ایرادات آنان در خصوص خط فارسی پاسخ گفت و اشکالات متعددی را که به سبب تغییر خط در خواندن و چاپ و نشر متون قدیم و جدید پدید خواهد آمد، برشمرد. سیدمحمد محیط طباطبایی معتقد است مینوی ابتدا با استدلال و نظر تقی‌زاده در کتاب *مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل‌های تمدن (۱۳۰۷)* مبنی بر ضرورت تغییر خط فارسی به خط لاتین، همسو و موافق بود و سال‌ها بعد با تغییر نظر تقی‌زاده، او نیز تغییر عقیده داد و به دفاع از خط فارسی پرداخت (محیط طباطبایی، ۱۳۵۹: ۳۶۱-۳۶۲).

پژوهش‌های مینوی در لغت فارسی را می‌توان در چند ساحت دسته‌بندی و بررسی کرد. حدود سه سال برای نوشتن فرهنگ لغات فارسی با مؤسسه فرانکلین به همکاری پرداخت و به سرپرستی او واژه‌های بسیاری با شواهد متعدد از میان متون معتبر قدیم استخراج شد (افشار، ۱۳۸۴: ۳۴۲-۳۴۳). زرین‌کوب بر این عقیده است او «در لغت بعد از علامه قزوینی تقریباً بی‌همتا بود. یادداشت‌هایی که او طی سال‌ها مطالعه از نوادر لغات یا کاربردهای مهجور و غیرمعمول لغات جمع آورد، شاید به اندازه ذیل قوامیس لغت که [رینهارت] دُزی^۱، دانشمند هلندی، در تتمیم کتاب‌های مهم لغت در زبان عربی جمع آورد، جامع، وافر و مفید باشد. [...] اگر لغت‌نامه فارسی که او در صدد تألیف آن بود، مجال تدوین می‌یافت و کمال‌طلبی مطلق، او را از اجرای یک طرح معقول در این زمینه مانع نمی‌آمد، زبان فارسی اکنون یک لغت‌نامه جامع، به مراتب کامل‌تر و قابل اعتمادتر از آنچه امروز هست، می‌داشت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۴۷).

افزون بر ساحت گذشته، هرگاه در متون مختلف به لغت یا اصطلاحی خاص می‌رسید که در فرهنگ‌ها معنای مشخص یا درستی برای آن نمی‌یافت، با مراجعه به منابع و اسناد مختلف و جمع‌آوری شواهد متعدد، به تفصیل به معنی یا معانی آن لغت یا اصطلاح می‌پرداخت. برخی از این دست پژوهش‌های او به‌طور مستقل در نشریات و بسیاری از

1. Reinhart Dozy

آنها در تعلیقات و توضیحاتی که بر کتاب‌هایی چون *کلیله و دمنه*، ترجمه سیرت *جلال‌الدین منکبرنی*، نامه تنسر به گشنسب و *نوروزنامه* نوشت، منتشر شد و برخی دیگر در قالب یادداشت‌هایی در کتابخانه او موجود است. از مقالات او می‌توان به «دشمنایگی»، «خنیگر یا حو سیان»، و «یوبه» اشاره کرد که در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ در نشریه *یغما* منتشر شده است. البته در همه این جست‌وجوها، آن‌گاه که منجر به نتیجه مطلوب نمی‌شد، باب تفحص و پژوهش را با قطعیت دادن نظری خاص یا توسل به حدسی محتمل، مسدود نمی‌ساخت (دبیرسیاقی، ۱۳۵۶: ۳۵).

مینوی همواره به نویدسندگانی که به روش‌هایی غیرعلمی برای کلمات فارسی و عربی و دیگر زبان‌ها اشتقاق‌سازی می‌کردند، انتقاد داشت. او به‌طور خاص به این موضوع، نخست در مقاله «الجنون فنون، وجه تسمیه‌سازی و اشتقاق‌سازی»، پرداخت که سال ۱۳۳۰ در مجله *یغما* منتشر شد و سپس مقاله مفصل «دانش‌اندوزی یا خیال‌پردازی» را به آن اختصاص داد که سال ۱۳۴۱ در دو شماره از مجله *یغما* انتشار یافت. او با بیان شاهدمثال‌های متعدد از اشتقاق‌سازی‌های بی‌پایه و اساس برای کلمات و اسامی در متون مختلف، بر این تأکید دارد که «علم اشتقاق و وجه تسمیه علمی خاص و دارای اصول و قواعد مخصوص و محتاج به فراگرفتن مطالب بسیار و زحمت و تتبع و کوشش فراوان و دانستن زبان‌ها و لهجه‌های متعدد است» (مینوی، ۱۳۴۱ الف: ۲۴۶). از این‌رو محقق باید در هر اسمی و لغتی که وجه تسمیه یا اشتقاق آن را بیان می‌کند، سند گفته‌های خویش را به دست دهد و به ترتیب تاریخی جاها و زبان‌ها و لهجه‌هایی را که آن اسم و آن لغت به شکل‌های مختلفش در آن ذکر و به‌کار رفته است قید کند و سبب تغییر شکل را از روی اصول زبان‌شناسی بیان نماید (همانجا).

مینوی در حوزه زبان‌شناسی و شناخت ریشه کلمات، زبان‌شناسان اروپایی و پژوهش‌های آنان را بسیار ارج می‌نهد و تحقیقات پژوهشگران ایرانی هم‌دوره خود را چندان درخور اعتنا نمی‌شمرد. او با نظری سخت‌گیرانه بر این اندیشه بود که در تمام ایران یک نفر نیست که در علم اشتقاق و زبان‌شناسی مهارت و کفایت لازم داشته باشد و دعاوی

مدعیان در این زمینه را فقط در صورتی می‌توان پذیرفت که مستند به رأی و نظر یکی از علمای موثق و معتبر اروپایی باشد. از این‌رو با همین رویکرد، معتقد بود: «آن علمای اروپا که در فن اشتقاق و ارتباط لغات اقوام با یکدیگر کار و بحث می‌کنند از بیست سی زبان عالم آن قدر سررشته دارند که بتوانند کلمات موازی و هم‌ریشه با یکدیگر را در تمام این السنه بیابند و پهلوی هم بگذارند و اسناد و شواهد تاریخی بیاورند» (مینوی، ۱۳۳۰: ۳۹۶-۳۹۵).

مینوی ضمن تأکید بر پیوستگی و مداومت فرهنگ و تاریخ ایران، زبان ایرانیان از زبان فارسی باستان تا فارسی جدید و تمام لهجه‌ها و زبان‌های وابسته به آن را ستون و رکن عمده فرهنگ و تمدن ایرانی، و زبان فارسی جدید یا فارسی دری را یکی از پایه‌ها و رکن‌های استوار ملت ایران می‌داند. از همین‌رو بسیار بیمناک است که «زبان فارسی به مرحله بحرانی بزرگی رسیده است. مقداری کلمات و تعبیرات و اصطلاحات که از زبان ما بیگانه است و با آن سازگار نیست داخل زبان ما شده است و می‌شود، که شکل زبان را ممکن است تغییر بدهد. مبالغی الفاظ و جملات و تعبیرهای متداول فارسی، خواه فارسی رسمی و ادبی و خواه فارسی مکالمه‌ای و محاوره‌ای و عامیانه، در شرف فراموش شدن است» (مینوی، ۱۳۸۱: ۵۹۹-۶۰۰). همچنین با توجه به گسترش علوم مختلف در عصر جدید، تأکید داشت زبان فارسی برای رفع نیاز ما در حوزه‌های مختلف باید توسعه یابد و کلمات و اصطلاحات جدید بر آن افزوده شود. او از همین منظر، با نگاه نقادانه در نثر متون مختلف از دیدگاه مسایل زبان‌شناختی و کاربرد درست کلمات و ترکیبات و اصطلاحات، بر این عقیده بود: «ما امروز زبان‌بسته شده‌ایم و از ادای مقاصدی که به اقتضای تمدن جدید و اخذ علوم و فلسفه و صنایع و هنرهای دنیای جدید لازم است بتوانیم آنها را بیان کنیم، عاجز مانده‌ایم» (همان: ۵۹۷-۶۰۰). او معتقد است «ایرانیان درس خوانده از عهد طفولیت به قوانین صحیح حرف زدن و صحیح نوشتن و درست فکر کردن آشنا نمی‌شوند، و اولیای ایشان و معلمین و استادان ایشان دیگر تقییدی به تعلیم لغات و تدریس قواعد و تصحیح اغلاط آنان نشان نمی‌دهند» (مینوی،

۱۳۳۶: ۴۳۹). البته در این راه، به گرایش افراطی برخی از استادان و پژوهشگران به فارسی سره نیز همواره نقدهای جدی داشت؛ از جمله در مقاله‌ای با عنوان «اصرار بسیار مایهٔ افساد می‌شود»، به نقد رویکرد و شیوهٔ ابراهیم پورداوود در گرایش به فارسی سره و زدودن کلمات بیگانه پرداخت. او معتقد بود که هر لغتی را که به ذهن مردم نزدیک‌تر و نزد آنان رایج‌تر است، باید به کار برد و نباید در زدودن زبان فارسی از کلمات عربی که در سده‌های متمادی در متون مختلف فارسی وارد شده‌اند، افراط کرد (همو، ۱۳۳۵ الف: ۴۳۸).

مینوی در چند مقاله، از جمله در «کاپوسنامهٔ فرای، تمرینی در فن تزویرشناسی» و «دانش‌اندوزی یا خیال‌پردازی»، نقدهایی را بر کتاب سبک‌شناسی و برخی دیگر آثار ملک‌الشعرا بهار وارد می‌سازد. روی سخن در این نقدها آنجاست که بهار به ذکر ریشه و اشتقاق کلمات در زبان‌های ایرانی پیش از اسلام پرداخته است. مینوی او را شاعر بزرگی می‌داند، اما معتقد است نباید دعوی پهلوی‌دانی می‌کرد؛ باید امکانی فراهم می‌شد تا استادانی از خارج به ایران می‌آمدند تا زبان‌های قدیم ایرانی و سامی و هندی را در دانشگاه‌ها تدریس نمایند. مینوی سپس آرزو می‌کند کاش بهار، جلد اول سبک‌شناسی را نمی‌نوشت و در مجلدات دیگر آن و در تعلیقات خود بر کتاب‌های دیگر، دربارهٔ اشتقاق کلمات سخن نمی‌گفت، چراکه به زعم مینوی، «آن کتاب و سایر کتاب‌های او و تعلیمات نادرستی که موجب گمراهی جمعی شده است و می‌شود، هنوز در میان است و تدریس می‌شود و پخته‌خواران از آن کتاب‌ها بدون ذکر مأخذ نقل می‌کنند و به خود نسبت می‌دهند» (همو، ۱۳۴۱ ب: ۲۹۵-۲۹۶).

مینوی در حوزهٔ مسائل زبان‌شناسی و شناخت ریشهٔ کلمات و اسامی، نقدهایی به آثار پیشینیان نیز وارد کرده است. او که بسیاری از اشتقاق‌سازی‌ها و بیان وجه تسمیهٔ اشخاص و اماکن را در آثار نویسندگان متون تاریخی و ادبی، از جمله در کتاب‌های *دبستان‌المذاهب* و *دساتیر آسمانی*، بر اصل و اساسی درست استوار نمی‌داند، معتقد است «در تاریخ اسلام نزدیک به هزار و دویست سال است که از این قبیل مدعیان آمده‌اند و

رفته‌اند و از حدس‌های بی‌اساس و بیانات بی‌مدرک ایشان کتاب‌ها پر شده است» (همان: ۳۸۸).

۲-۳- تصحیح متون

از زمینه‌های مهم کاری مینوی، شنا سایی نسخ خطی و تصحیح و بازنشر آنها است که موضوع و محتوای تعدادی از این متون به نوعی ریشه در ایران باستان دارند. مینوی در این راه خود را بسیار وامدار قزوینی می‌داند و متذکر می‌شود اسلوب و طریقه و روش تصحیح متون را از آن یگانه عصر آموخته و به‌کار بسته است (همو، ۱۳۳۹: ۵۱).

هرچند مینوی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ در تصحیح دیوان ناصرخسرو با سید نصرالله تقوی همکاری داشت؛ از نخستین متون ادبی که خود به تصحیح آن مبادرت ورزید، نوروزنامه خیام است که آن را براساس نسخه کتابخانه برلین تصحیح و همراه با دیباچه‌ای در شرح احوال و آثار خیام، و تعلیقات مفصل در شرح دشواری‌های کتاب، سال ۱۳۱۲ منتشر کرد. دومین متن که مینوی به تصحیح آن پرداخت، منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است. انتشارات بروخیم متن این منظومه را همراه با مقدمه‌ای به قلم مینوی سال ۱۳۱۴ منتشر کرد.

دیگر متنی که به تصحیح مینوی منتشر شد، نامه تنسر به گشنسب است. او نخستین بار این متن را سال ۱۳۱۱ براساس نسخه چاپی جیمز دارمستتر^۱ بازنگری و همراه با توضیحات و تعلیقاتی بازنشر کرد. باری دیگر با تجدیدنظر در چاپ خود از این کتاب، آن را با تعلیقاتی مفصل سال ۱۳۵۴ منتشر کرد. مینوی در دیباچه کتاب، به آثاری چون کتاب دینکرد، مروج‌الذهب و التنبیه و الاشراف علی بن حسین مسعودی و تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه، می‌پردازد که ذکری از تنسر در آنها به میان آمده است. او بنا به دلایل و قراینی، از جمله مستند به پژوهش کریستن سن در کتاب وضع ملت و دولت و دربار در

1. James Darmesteter

فرهنگ و تاریخ ایران باستان در آرا و آثار مجتبی مینوی ۷۵

دوره شاهنشاهی ساسانیان، معتقد است این متن را تندیس م شاور و معتمد ارد شیر ساسانی به نگارش درنیاورده است و شخصی دیگر این رساله را در دوره انوشیروان خسرو اول، در سال‌های مابین ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی به قصد آشنا ساختن معاصران خود با مسائل سیاسی و اجتماعی و دینی نوشته است (همو، ۱۳۵۴: ۱۸).

۲-۳-۱- تصحیح شاهنامه فردوسی

وزارت فرهنگ و هنر برای تصحیح و چاپ و نشر نسخه صحیح از شاهنامه فردوسی، در سال ۱۳۴۸ تصمیم به تأسیس بنیاد شاهنامه فردوسی گرفت و به مینوی پیشنهاد همکاری داد. او که سال ۱۳۱۳، در نشر جلد اول از شاهنامه چاپ بروخیم براساس چاپ فولرس، و نیز انتشار کتاب خلاصه شاهنامه با محمدعلی فروغی همکاری داشت، این دعوت را پذیرفت. مینوی از سال ۱۳۵۰، به‌عنوان سرپرست بخش تحقیق بنیاد آغاز به کار کرد. در ابتدا برای جست‌وجو و یافتن نسخه‌های قدیم شاهنامه، سفرهایی به آلمان، انگلیس، ترکیه، مصر، هند، پاکستان و چند کشور دیگر کرد و نسخه‌های بسیاری را از نظر گذراند. در نهایت یازده نسخه قدیم از شاهنامه انتخاب شد که از آن میان هشت نسخه برای تصحیح و تهیه متن منقح از آن برگزیده شد. قدیم‌ترین نسخه که نسخه اساس واقع شد، نسخه موزه بریتانیا مکتوب در سال ۶۷۵هـ.ق، و جدیدترین نسخه کتابت سال ۸۴۰هـ.ق بود (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۰۴-۲۰۵؛ غروی، ۱۳۵۵: ۶۷۲).

داستان رستم و سهراب، نخستین داستان از شاهنامه است که در بنیاد و به تصحیح مینوی و همراه با ذکر نسخه بدل‌ها و توضیحاتی برای روشن کردن معانی کلمات و ابیات پاییز سال ۱۳۵۲ منتشر شد. داستان فرود، دومین داستانی است که در بنیاد و زیر نظر مینوی و با مقدمه‌ای کوتاه از او سال ۱۳۵۴ منتشر شد. متن پیراسته این داستان به تصحیح و توضیحات محمد روشن با همکاری مینوی، عباس زریاب خویی، سیدجعفر شهیدی و علی رواقی فراهم آمد.

پس از تصحیح و نشر داستان فرود، مینوی با شرکت در جشن توس که در تیرماه ۱۳۵۴ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شده بود، درباره نسخه‌های موجود از شاهنامه و اغلاط و الحاقات وارد شده در آنها سخن گفت که لحن کلامش، انتقادات بسیاری علیه او به همراه داشت. او بر این تأکید داشت که در مدت هزار سال که از زمان سرایش شاهنامه می‌گذرد، شاعرانی گمنام در متن آن تغییرات بسیاری دادند و آن را از صورت نخست خود دگرگون ساخته‌اند؛ از جمله اینکه بیت معروف «چو ایران نباشد تن من مباد / بر این بوم و بر زنده یک تن مباد» از فردوسی نیست و در هیچ‌یک از نسخه‌های معتبر و قدیم شاهنامه نیامده است. مینوی سپس در توضیح تلاش خود و همکارانش در بنیاد شاهنامه این‌گونه سخن می‌گوید: «ما عده‌ای از عشاق به ادبیات ایران، [...] آن شاهنامه فردوسی را می‌خواهیم پیدا کنیم که هزار سال پیش به قلم فردوسی نوشته شده است، و با این شاهنامه‌هایی که اصالت ندارد و مخلوطی از شعرهای به قول معروف غث و سمین و بی‌پدر و مادر است، کاری نداریم» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

مینوی دو ماه بعد در شهریور ۱۳۵۴، به‌نوعی در پاسخ به انتقادات دیگران نسبت به این موضع‌گیری‌اش در خصوص نسخه‌های موجود از شاهنامه، مقاله «کاربرد شعر در فرهنگ اجتماعی ایران» را نوشت. در ابتدای این مقاله، بر نقش و جایگاه شعر و ادبیات، به‌عنوان یادگار و یادمان فرهنگ ملی، نزد مردم ایران سخن گفت و سپس از شاهنامه به‌عنوان حماسه ملی ایرانیان یاد کرد که هیچ کتابی از حیث عظمت چون آن نیست. در ادامه به این پرداخت که برخی از کاتبان و شاعران ادوار بعد به گمان آنکه بنا به گفته فردوسی، شاهنامه در شصت‌هزار بیت سروده شده است، ابیات یا داستان‌هایی از خود یا دیگران بر آن افزودند، یا آنکه شاهنامه‌خوانان و نقالان، داستان‌هایی رایج میان مردم را در ضمن ابیات شاهنامه وارد ساختند. پس به این طریق در طول چندین سده، حدود ده پانزده هزار بیت سست و بی‌مایه از گفته‌های شاعران گمنام بر شاهنامه افزوده شده است؛ از این‌رو نمی‌توان تمام شاهنامه را به این صورتی که هست، کار فردوسی دانست. گذشته از

این، در تمامی ابیات نیز، خوانندگان و نسخه‌نویسان مختلف، هر جا معنی اشعار فردوسی را نمی‌فهمیدند، به میل و هوای نفس خود در آنها تغییراتی داده‌اند و به خیال خود به آن مفهوم بخشیده‌اند (مینوی، ۱۳۸۱: ۶۱۳-۶۱۸). با همین رویکرد، مینوی فعالیت دیگر شاهنامه‌پژوهان و مصححان این حماسه ملی را چندان مقرون به صواب نمی‌دانست و همواره نقدهایی بر کار آنان وارد می‌ساخت؛ از جمله بر چاپ‌های موجود از شاهنامه، از جمله شاهنامه چاپ مسکو، انتقادات متعددی را در جابجا کردن ابیات، غلط خواندن و ضبط نادرست کلمات و درهم ریختن نسخه‌ها وارد می‌کرد. او ی.ا. برتلس^۱، مستشرق روسی را که در تصحیح شاهنامه نقش داشت، فردی سطحی کم‌مایه و مسبب راه یافتن این اغلاط در متن می‌دانست. همچنین تجدید نظر همکاران برتلس، یعنی رستم علی‌یف و محمد نوری عثمانف در تصحیح شاهنامه را چندان مقرون به صواب قلمداد نمی‌کرد (مینوی، ۱۳۵۶: ۱۱۶-۱۱۸). البته این دست انتقادات او نیز گاه پاسخ‌هایی به همراه داشت؛ از جمله عثمانف معتقد است که مینوی «بی‌رحمانه‌ترین بی‌انصافی علمی و ادبی» را در حق شاهنامه چاپ مسکو روا داشته است و با اصول علم متن‌شناسی چنان‌که باید آشنایی کافی و لازم ندارد و در نوشته‌های خود مسائل را به صورت کلی و اجمال طرح کرده است، بی‌آنکه به موارد خطا یا قصور یا نقص به‌طور دقیق اشاره نماید (نوری عثمانف، ۱۳۵۲: ۹۳۸-۹۴۰).

فعالیت مینوی در تصحیح و نشر شاهنامه، تا لحظه واپسین همچنان بر دوام بود و در آن ساعات میان مرگ و زندگی که از سخن گفتن بازمانده بود، آخرین نمونه‌های چاپی داستان سیاوش به تصحیح و تأیید نهایی استاد رسید (ریاحی، ۱۳۵۶: ۹).

۳- نتیجه‌گیری

سده چهاردهم هجری از منظر توجه استادان و پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی به تاریخ و فرهنگ ایران باستان بسیار حائز اهمیت است. در دهه‌های آغازین این سده، شاهد حضور پررنگ مستشرقین و نگارش مقالات و کتاب‌های متعددی از سوی آنان هستیم، اما رفته‌رفته با تلاش و همت جمعی از پژوهشگران و محققان ایرانی، این موضوع از انحصار مستشرقین خارج شد. کسانی چون ابراهیم پورداوود تمام همت خود را م صرف این حوزه داشتند و پژوهشگرانی دیگر در ضمن تحقیقات خود در خصوص ادوار تاریخی ایران، به دوره ایران باستان، به‌عنوان خاستگاه فرهنگ و تمدن ایران، توجهی ویژه داشتند. از شخصیت‌های برجسته دستة اخیر، مجتبی مینوی است که آثار متعددی در این زمینه در قالب تألیف، تصحیح و ترجمه منتشر کرده است.

از عوامل مؤثر در علاقه‌مندی و گرایش مینوی به ایران باستان، می‌توان به ترویج ملی‌گرایی از سوی حکومت پهلوی، عضویت در گروه ربه، بهره‌مندی از محضر استادانی چون فروغی، قزوینی و تقی‌زاده، و مصاحبت با جمعی از مستشرقین علاقه‌مند به این دوره تاریخی اشاره کرد. مینوی در پژوهش‌های آغازین خود بسیار متأثر از دو عامل نخستین است، اما رفته‌رفته با گسترش مطالعات او و آشنایی یافتن با روش‌ها و شیوه‌های نوین نقد و تحقیق در کشورهای اروپایی، آن دو عامل دیگر در رویکرد و نوع مواجهه مینوی به ساحت فرهنگ و تاریخ ایران باستان اهمیت بیشتری می‌یابند. در دوره نخست، کارها بیشتر ترجمه و تصحیح متون است که برخی از آنها به‌واسطه استخدام او در وزارت معارف وقت، در قالب سفارش و عقد قرارداد به ثمر نشست است. در دوره دوم، از ترجمه‌ها کاسته می‌شود و تمرکز مینوی بیشتر بر روی تصحیح شاهنامه و تألیف مقالات و کتاب‌هایی در خصوص این حماسه ملی و همچنین زبان فارسی است. مینوی با تأکید بر پیوستگی و مداومت فرهنگ و تاریخ ایران، زبان ایرانیان از فارسی باستان تا فارسی جدید و تمام گویش‌ها و زبان‌های وابسته به آن را ستون و رکن عمده

فرهنگ و تمدن ایرانی، و زبان فارسی جدید یا فارسی دری را یکی از پایه‌ها و رکن‌های استوار ملیت ایران می‌دانست. البته او بر این عقیده بود زبان فارسی به واسطه راه یافتن مقداری کلمات و اصطلاحات از زبان‌های بیگانه به آن، و همچنین فراهم شدن زمینه‌های فراموشی انبوهی از الفاظ و جملات و تعبیرهای متداول فارسی، به مرحله بحرانی رسیده است.

بخشی از مقالات مینوی در زمینه زبان فارسی حاصل تدقیق و باریک‌بینی او در متون فارسی و پرداختن به جوانب مختلف ریشه‌شناختی و معنایی واژه‌های کهن آن متون است و بخشی دیگر از آنها نیز در انتقاد از نویسندگان و استادانی است که به اشتقاق سازی‌های بی‌پایه و اساس برای واژه‌ها و اسامی روی آوردند. او که این عمل را مبتنی بر اصول و قواعد خاص و آموختن زبان‌ها و گویش‌های متعدد می‌دانست، پژوهش‌های زبان‌شناسان اروپایی را در این زمینه ارج می‌نهاد و پژوهش‌های پژوهشگران ایرانی زمان خود را چندان درخور اعتنا نمی‌شمرد.

بیشترین و مهم‌ترین پژوهش‌های مینوی در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران باستان، معطوف به *شاهنامه* حکیم فردوسی است که هم آثاری درباره آن تألیف و تصنیف نموده و هم در بنیاد *شاهنامه* فردوسی مبادرت به تصحیح و نشر داستان‌هایی از آن کرده است. او با وجود آنکه همچون بسیاری از استادان و محققان دیگر، *شاهنامه* فردوسی را از آثار هنری و ادبی بسیار بزرگ و در حکم *نسب‌نامه* قوم ایرانی می‌داند و بر نقش *شاهنامه* در پیشرفت و استحکام زبان فارسی تأکید می‌ورزد، از سویی، در این زمینه تلاش‌های دیگر شاعران و نویسندگان پیش و پس از فردوسی را نادیده نمی‌گیرد، و از سوی دیگر، با نگاهی نقادانه به نسخ موجود از *شاهنامه*، آن را خالی از خطا و نقصان نمی‌بیند و با توجه به قرائن سبک‌شناختی، معتقد است در این اثر ابیات و داستان‌های الحاقی بسیاری راه یافته و انبوهی از کلمات نیز دچار تحریف و دگرگونی شده‌اند.

مینوی در تحقیقات خود همواره می‌کوشید با نظر به مستندات تاریخی، نگاهی جامع و واقع‌بینانه به تاریخ ایران و فراز و فرودهای بسیار آن داشته باشد. پس ضمن پرداختن به

تأثیر شاهنامه فردوسی در استقلال ایران، بر این باور است در ایران جنبش‌های سده‌های آغازین دوران اسلامی را عنوان جنبش ملی دادن سهل‌انگاری در اصطلاح و مرتکب شدن غلط تاریخی است و نه تنها تا عهد فردوسی، حتی تا نزدیک به همین دوره معاصر، مفهوم ملیت به این معنی امروزی وجود نداشت و تعصب نژادی و شعوبی و قبایلی رواج داشت. نویسنده البته بر این تأکید دارد که اگر از لحاظ مایه‌دار کردن و استوار ساختن اساس زبان فارسی و مطلوب گردانیدن قصه‌های قدیم ایران و حفظ کردن و حتی حیات تازه بخشیدن به ادبیات باستانی به این موضوع نظر نکنیم، سخن فردوسی که «عجم زنده کردم بدین پارسی» صحیح است و در این خدمت سهمی بزرگ داشته است.

کتابنامه

- آرین‌پور، یحیی (۱۳۸۷). *از نیما تا روزگار ما*. تهران: زوار.
- اتحاد، هوشنگ (۱۳۸۵). *پژوهشگران معاصر ایران*. ج ۹. تهران: فرهنگ معاصر.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴). *نادره‌کاران*. به کوشش محمود نیکویه. چاپ دوم. تهران: نشر قطره.
- دبیرسبیاقی، محمد (۱۳۵۶). «مینوی و لغت فارسی». *پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، صص: ۲۷-۳۹.
- ریاحی، محمدمامین (۱۳۵۶). *مینوی و شاهنامه*. تهران: انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.
- زریاب، عباس (۱۳۵۶). «جامعیت و مینوی». *پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، صص: ۵۵-۶۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶). *حکایت همچنان باقی*. تهران: علمی.
- غروی، مهدی (۱۳۵۵). «بنیاد شاهنامه فردوسی». *مجله راهنمای کتاب*. سال ۱۹، شماره ۷-۱۰، صص: ۶۷۲-۶۹۱.
- فنائیان، تاجبخش (۱۳۸۶). *هنر نمایش در ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گرم‌سیری، علی‌اصغر (۱۳۶۸). «تاریخچه تئاتر معاصر». *مجله کیهان فرهنگی*. سال ۶، شماره ۶، صص: ۱-۵.

فرهنگ و تاریخ ایران باستان در آرا و آثار مجتبی مینوی ۸۱

محیط طباطبایی، محمد (۱۳۵۹). «مینوی و محیط». مجله آینده. سال ۶، شماره ۵ و ۶، صص: ۳۶۴-۳۵۸.

مینوی، ماه‌منیر (۱۳۸۱). مینوی برگستره ادبیات فارسی. تهران: توس.

مینوی، مجتبی (۱۳۳۵). «اصرار بسیار مایه افساد می شود». مجله یغما. سال ۹، شماره ۱۰، صص: ۴۳۳-۴۳۹.

_____ (۱۳۴۴). اصلاح یا تغییر خط فارسی. تهران: انتشارات مجله یغما.

_____ (۱۳۳۰). «الجنون فنون، وجه تسمیه سازی و اشتقاق سازی». مجله یغما. سال ۴، شماره ۹، صص: ۳۸۵-۳۹۶.

_____ (۱۳۵۱). «اهتمام در تهیه متن صحیح شاهنامه و چاپ آن». مجله سیمرغ. سال ۱، شماره ۱، صص: ۷-۳.

_____ (۱۳۵۲). «پژوهشگر ستیهنده». مجله کتاب / امروز. شماره ۵، صص: ۲-۱۹.

_____ (۱۳۶۹). تاریخ و فرهنگ. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.

_____ (۱۳۳۹). «جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. سال ۷، شماره ۴، صص: ۱-۵۱.

_____ (۱۳۴۱) الف. «دانش اندوزی یا خیال پردازی (۱)». مجله یغما. سال ۱۵، شماره ۶، صص: ۲۴۱-۲۵۱.

_____ (۱۳۴۱) ب. «دانش اندوزی یا خیال پردازی (۲)». مجله یغما. سال ۱۵، شماره ۷، صص: ۲۸۹-۲۹۹.

_____ (۱۳۳۶). «دستور زبان فارسی». مجله یغما. سال ۱۰، شماره ۱۰، صص: ۴۳۳-۴۴۶.

_____ (۱۳۱۲). «دیباچه». نوروزنامه عمر خیام. تهران: کتابخانه کاوه.

_____ (۱۳۴۶). فردوسی و شعر او. تهران: انجمن آثار ملی.

_____ (۱۳۳۵). «کاپوسنامه فرای؛ تمرینی در فن تزویرشناسی». مجله یغما. سال ۹، شماره ۱۰، صص: ۴۴۹-۴۶۵؛ شماره ۱۱، صص: ۴۸۱-۴۹۴.

_____ (۱۳۲۹). «مهمان دانشمند ما». مجله یغما. س ۳، شم ۱، صص ۱۷-۲۱.

_____ (۱۳۵۶). مینوی و شاهنامه. تهران: انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.

_____ (۱۳۶۷). نقد حال. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

۸۲ پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی، سال سوم شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نوری عثمانف، محمد (۱۳۵۲). «بحث پیرامون شاهنامه فردوسی». مجله گویهر. سال ۱، شماره ۱۰، صص: ۹۳۷-۹۴۱.

**The culture and history of ancient Iran
in the opinions and works of Mojtaba Minavi**

Ali Taqavi*

Abstract

The research on the history and culture of ancient Iran flourished even more in the first few decades of the 14th century and several contemporary professors and researchers of the country have dedicated all or an important part of their research to it. Mojtaba Minavi has always paid special attention to various historical, cultural, literary and linguistic fields of this period from his first researches to his last ones and has writthen, corrected and translated various works in these fields. In the present research, the total works of Minavi in the field of ancient Iran are categorized and analyzed with descriptive and analytical methods. In Minavi's interest to ancient Iran, several factors such as the promotion of nationalism by the government, benefiting from the attendance of several prominent contemporary professors, communication with a group of orientalists interested in this historical period, and Membership in the Rabe group was effective. He emphasized on continuity of Iranian culture and history, and considered the Iranian languages in all historical periods, from ancient Persian to modern Persian and all dialects and languages related to it, as the main pillar of Iranian culture and civilization, and the modern persian language as one of the foundations of the Iranian nation. With this approach, part of Minavi's research is in the description and analysis or correction of texts from the culture and history of ancient Iran, especially Ferdowsi's *Shahnameh*, and another part belongs to the realm of Persian language.

Keywords: Mojtaba Minavi; ancient Iran; culture; history; *Shahnameh*.

* Assistant Professor of Art Academy, Tehran, Iran. taqavi@honar.ac.ir